

لوید پل سترایکر (۱)
ترجمه ا. ساهاکیان
وکیل دادگستری

مارتین لیتلتون (۲)

۱۸۷۲-۱۹۳۴

مارتین لیتلتون یکی از بزرگترین و مشهورترین و کلای دعاوی دادگاههای جنایی ایالات متحده آمریکا در بین و کلای همعصر و همزمان خود بود. موفقیت او در کسب شهرت و احراز مقام رهبری در جامعه و کلای آمریکا خود افسانه‌های سرشار از نمونه‌های قدرت نمایی، روحیه قوی و ابراز پشتکار خستگی ناپذیر بشمار می‌رود.

مارتین که نوزدهمین فرزند خانواده خود بود، در سال ۱۸۷۲ در یک شهر کوچک و کوهستانی واقع در شرق تنسی چشم به جهان گشود. خانواده مارتین همانند تمام ساکنین اطراف در دریایی از فقر و فلاکت دست و پا می‌زد و در روزگاری که او هنوز پسر بچه‌ای بیش نبود، پدر او همراه زن و فرزندان متعدد و خردسال خود از ناحیه تنسی کوچ کرد و در ایالت تکزاس رحل اقامت افکند. در آن ایام قوانین مخصوصی که حاکم بر سر نوشت و حافظ منافع کودکان در اجتماع و کارگاهها باشد، هنوز وجود خارجی نداشت و مارتین هم مثل اغلب همسالان خویش از سنین کودکی در یک کارگاه وابسته به مؤسسه راه آهن بکار گماشته شد.

1) Lloyd Paul Stryker .

2) Martin W. Littleton .

مارتین در تمام دوران عمرش فقط برای نه ماه از امکان برخورداری از تحصیلات رسمی مستفیض گردید. او هیچگاه موفق نشد پا بصحن دبیرستان یا دانشکده و مدرسه عالی حقوق بگذارد، مگر بعد ها هنگامی که برای دریافت گواهینامه‌های علمی افتخاری بیشماری که از طرف مراکز و مجامع دانشگاهی و تحقیقاتی به وی اعطا می‌شد، باشکوه و جلال خاص باینگونه محافل راه یافت. فقری که لیتلتون با آن دست‌بگریبان بود، نظیر پریشانحالی فلاکت‌باری بود که آندریو جانسن^(۱) در سالهای جوانی خود به آن گرفتار بود. هرگاه شما در صدد تحقیق در باره چگونگی زندگی و کلای بزرگ و نامی برآید، باشکفتی فراوان با این حقیقت مواجه می‌شوید که بیشتر و کلای سرشناس جهان در سالهای اول عمر خود در میان لجنزار فقر و تنگدستی غوطه خورده‌اند.

هنگامی که مارتین هفده سال بیش نداشت و بدشواری بسیار می‌توانست اندکی بخواند و بنویسد، روزی از روزها فرصتی بدست آورد تا به مرکز ولایتی که خانواده آنها در محدوده آن ساکن بود، مسافرتی بنماید. پس از ورود بشهر، چون در آن روز کاران دادگاهها در مرکز شهرستانها برای تازه واردین حکم گردشگاه و محافل پذیرایی وسیر و سیاحت را داشت، لذا او هم سری به دادگاه زد و محض وقت گذرانی در یک جلسه محاکمه جنایی حضور یافت. صحن دادگاه و وقایعی که در آنجایی گذشت، توجه او را سخت بخود جلب کرد. لیتلتون باشور و هیجان چشمان خود را به چهره و حرکات مرد جوانی که موهای مشکی داشت و با حرارت از مرد دیگری که در جایگاه متهمین نشسته بود، دفاع می‌کرد، دوخته بود و پیش خود می‌اندیشید که پیشه و کالت چه شغل شکوهمندی است. لازم بگفتن نیست که برای جوان فقیر و بیسوادى چون او این چنین آرزو از مرحله خواب و خیال نمی‌توانست تجاوز نماید. از این واقعه چند روزی سپری نشده بود که روزی مارتین یکه و تنها در جاده‌ای خاکی و گردآلود قدم بر می‌داشت که بناگاه صدای شیهه اسبی را شنید. چون ایستاد و به پشت سر خود نگاه کرد،

1) Andrew Johnson .

درشکه دو چرخه‌ای را دید که بسویش می‌آمد. خود را بکناری کشید و اندکی توقف کرد تا درشکه رد شود و سپس به راه‌پیمایی خود ادامه دهد. وقتی درشکه به نزدیک وی رسید، او ناگهان تکانی سخت خورد و در جایش میخکوب شد، زیرا مشاهده کرد که یگانه مسافر درشکه همان وکیل جوانی بود که چند روز پیش در دادگاه دفاع می‌نمود و وی ناظر مدافعات شکفت‌انگیز او بود و در خلال این مدت کوتاه در عالم تخیلات خویش او را چون قهرمانی افسانه‌ای مورد تحسین و پرستش قرار داده بود. بر خورد کاملاً غیر منتظره‌ای بود. وکیل جوان درشکه تک‌اسبه خود را در کنار جاده متوقف ساخت و از مارتین دعوت کرد سوار شود. مارتین دعوت قهرمان خیالی خود را با اشتیاقی التهاب‌آمیز اجابت نمود. سر نوشت او را بر مرکب مراد سوار کرده بود. مرد جوان از اسم و رسم و کار و کسب و محل زندگی او جویا شد و مارتین سرگذشت خود را باختصار برای او بازگو کرد. پس از رد و بدل شدن یکی دو سؤال دیگر مردناشناس از داستان حضور مارتین در جلسه محاکمه‌ای که خود او در آن در نقش وکیل مدافع ظاهر شده بود، باخبر شد. در این هنگام مارتین با شرمندگی توأم با ستایش و تقدیری که در دل نسبت به مرد جوان احساس می‌کرد، بوی گفت که وکیل دعاوی بودن چه شغل اعجاب‌انگیزی است. مرد جوان از مشاهده شوق و هیجان فوق‌العاده نوجوان از او پرسید: «آیا شما میل دارید وکیل دادگستری بشوید؟» و وقتی تمایل شدید او را در نگاههای ذوق‌زده‌اش خواند، بسخنانش ادامه داد و گفت: «این موضوع برخلاف فکر شما کار غیر ممکن نیست. بار دیگر که گذرتان بشهر افتاد، به دفتر وکالت من سری بزنید تا کتابهایی چند برای مطالعه در اختیار شما بگذارم.» کتابها؟! مارتین تا آن موقع موفق بمطالعه حتی يك کتاب نشده بود.

وقتی مارتین در اولین فرصت به دیدار دوست تازه یافته‌اش به دفتر وکالت او رفت، رفتار او را مانند سخنانش گرم و امیدوار کننده یافت. هنگام خروج از دفتر کار دوست خود، کتابهای حقوقی چندی زیر بغلش دیده می‌شد. مارتین آن روز وقتی بخانه رسید، مستقیم به اتاق محقر خود رفت و با التهایی ناشناخته

مطالعه کتابها را آغاز کرد. او تمام شب را تا سحر به خواندن ادامه داد. تمامی آن روز را هم بدون اینکه بفکر خورد و خوراک بیفتد، بی انقطاع صرف مطالعه کرد تا شب هنگام بالاخره خواب او را در ربود.

بعد از آن مارتین تمام اوقات فراغت خود را صرف مطالعه کتب حقوقی و یادگیری مندرجات آنها می نمود و هر گاه فرصت پیش می آمد، بشهر نزد رفیق وکیل خود می رفت و کتابهایی را که خوانده بود، به او پس می داد و با تعدادی کتب جدید بدهکده محل سکونت خودشان مراجعت می کرد.

در همین ایام بود که مارتین از شغل سابقش دست کشید و در یک دکان نانوايي مشغول کار گردید. وظایف شغلی او ایجاب می کرد که در تمام طول شب بیدار مانده مواظب اجاقهای نان پزی باشد. من گفته های مارتین را که چگونه در فواصل پشت و رو کردن کرده های نان از فرصت استفاده کرده در پرتو نوری که از شعله های درون تنور بخارج من تابید، مشغول خواندن کتاب مقدس و مجموعه آثار شکسپیر و اشعار برنز می شد، هیچگاه فراموش نخواهم کرد. در خلال همین ایام بود که آشنایی او با وکیل جوان که نامش ستاوت کورتز (۱) بود، رفته رفته به دوستی بی شایبه ای مبدل شد و مارتین هر بار که فرصت می یافت، بدیدن دوستش می رفت و در همین ملاقاتها بود که از راه سؤال و بحث از مجهولات عالم نادانی خود خود می کاست و بر معلومات خویش می افزود و بدرك معانی جملاتی که فهم آنها برایش مشکل می نمود، موفق می گردید.

در آن روزگاران طبق قوانین و مقررات ایالت تکزاس اشخاص که نشان کمتر از بیست و یکسال تمام بود، حق اشتغال به وکالت را نداشتند. در مورد مارتین شرط سنی بنحوی نا دیده گرفته شد و او در نوزده سالگی داوطلب گذراندن اختبار مخصوص متقاضیان دریافت پروانه وکالت گردید. در آن دوران از داوطلب حرفه وکالت بطریقه زیر اختبار و امتحان بعمل می آمد: متقاضی در دادگاه در جایگاه مخصوص شهود می نشست و قاضی محکمه در باب مسایل حقوقی و قوانین

1) Stout Cortez.

جاری سئوالاتی از وی می نمود . و کلایی که در آن روز بخصوص در دادگاه حضور می یافتند ، اجازه داشتند ، در جلسه اختبار شرکت نمایند . حتی از آنان دعوت بعمل می آمد که در طرح سئالات امتحانی باقاضی محکمه همکاری کنند . در جلسه اختبار این کار آموز نوجوان با وسعت معلومات خود چنان توجه حاضرین را جلب کرد و چنان مایه شگفتی و اعجاب گردید که وکلای دیگر از هر طرف از گوشه و کنار عمارت دادگاه خود را به تالار رسانیدند و در سئوال پیچ کردن او بایکدیگر به مسابقه پرداختند . ولی تمامی کوشش آنان در برانو در آوردن مارتین بی نتیجه ماند و در نتیجه او در سن نوزده بعصویت کانون وکلای تگزاس پذیرفته شد . لیتلتون بلافاصله شروع به وکالت کرد و در محاکمات شرکت جست . لیاقت ، کاردانی ، وقار ، نشاط ، عمق معلومات حقوقی و قضایی او قضات و وکلای را دچار تعجب و حیرت می کرد . اعضای هیئت منصفه چون افسون شدگان بمداغیات جذاب و پرهیجان او گوش می دادند . در بیست و سه سالگی بمقام دادستانی ناحیه برگزیده شد . در بیست و هشت سالگی مانند « اسکندر کبیر » برای گشودن دنیاهاى جدید بافق تگزاس کم کم برای او کوچک می نمود . مارتین چشمان خود را به شهر بزرگ و پر جنب و جوش نیویورک دوخته بود . مقارن تحویل قرن (سال ۱۹۰۰) با اتفاق زن جوان و دوپسر کوچکش از شهر دالاس خارج شد و بسوی شهر آلگساندر هامیلتون رو آورد .

آغاز کار سخت و در ناک بود . برای سکونت خانواده خود آپارتمان کوچک و ارزان قیمتی در شمال ناحیه مانهاتان اجاره کرد و خود هر روز مسافرتی به بروکلین نموده سری به دادگاههای پلیس می زد و اگر گاهی بخت بوی یاری می کرد ، پنج یا ده دلار حق الوکاله نصیبش می شد . حتی در این اجتماعات فاقد اهمیت و غیر قابل توجه نبوغ او در بیان عواطف و اندیشه های خود ، قدرت و توانایی او در انجام دادن موفقیت آمیز پرس آزمایی^(۱) ، تبسمهای شیرین و گیرا و سرعت انتقالش و بالاخره رفتار آکنده از احترام و بزرگداشتی که نسبت

1) Cross-examination .

به قضات ابراز می‌داشت ، بزودی توجه همگان را جلب کرد .
روزی یکی از قضات وظیفه دفاع از یک متهم بدبخت و فلک زده‌ای که از فرط استیصال و پیریشانی‌حالی دست بخودکشی زده بود، بوی واگذار نمود. مارتین که از ماهیت و کیفیت جرم خودکشی (۱) اطلاعی نداشت ، به کتابخانه عمومی شهر رفت و ساعتهای متمادی مشغول مطالعه در اطراف موضوع خودکشی و جنبه‌های گوناگون آن از نظر جرم‌شناسی شد. قوانین حاکم بر جان و مال و ناموس مردمان را مطالعه کرد ، تصمیمات دادگاهها را بررسی نمود و بزودی با عقل سلیم فلسفه منع ارتکاب آنرا دریافت .

بالاخره روز بزرگ و تاریخی محاکمه فرا رسید و مارتین برای نخستین بار در نیویورک در برابر جایگاه هیئت منصفه نمایان شد . او مدافعات خود را بر این پایه و اساس استوار ساخت که اطلاق عنوان جرم به عمل کسی که در صدد قتل نفس خود برمی‌آید، از بقایای دورانی است که جسم و جان رعایا بسطآن تعلق داشت و روح آنان نیز از آن کلیسیا بود. نظر به اینکه در ایالات متحده آمریکا جسم و جان مردمان این مرز و بوم از تعلق به حاکم دنیوی فارغ بوده و از طرف دیگر چون طبق قوانین آن سامان روح اتباع این مملکت نیز نمی‌توانست به کلیسا تعلق داشته باشد ، بنابراین حیات و ممات هر شخص موضوعی است که از هر جهت در صلاحیت تقدیر خدای لایزال که یگانه حاکم مطلق روح مخلوقات خود می‌باشد، بوده احدی از ابنای بشر حق ندارد در این باره تصمیم بگیرد...
قاضی محکمه و اعضای هیئت منصفه با تحسین آمیخته به تأثر و هیجان چشم به جوان تگزاسی دوخته بودند و در آن هنگام که وکیل جوان در پایان مدافعاتش از هیئت منصفه استدعا کرد که ازدادن رأی بر بزهکاری و در نتیجه تأیید توقیف و حبس مرد ناامید و خسته‌دلی که در صدد یافتن جوابی به سؤال هاملت برآمده بود، ولی از یافتن جواب عاجز مانده است ، خودداری نمایند . موج احساسات

(۱) در قوانین جزایی ایران خودکشی جرم شناخته نشده و برای کسی که از مملکت خودکشی جان سالم بدر برده ، مجازاتی تعیین نشده است . مترجم

اعضای هیئت منصفه بنقطه اوج خود رسید. هیئت منصفه بیگناهی متهم نگونبخت را تأیید نمود و همگی اعضا از این رأی خوشحال و خرسند بودند.

پس از ابلاغ نظر هیئت منصفه و ثبت آن در صورت جلسه دادرسی، قاضی شریف دادگاه و کیل جوان را بجایگاه خویش فراخواند و از او پرسید، «جوان چند وقت است که تو در بروکلین و کالت می کنی؟». مارتین گفت که چند ماهی پیش نیست. سپس قاضی گفت، «من اندکی پیش در همین تالار ناظر و شاهد مدافعات تو بودم، باید اعتراف نمایم که تا این لحظه نطقی به روانی و شیوایی گفتار تو نشنیده بودم. آیا میل نداری در دستگاه اداره حقوقی شرکت راه آهن بروکلین صاحب مقام و منصبی فراخور شایستگیهای خود شوی؟ اگر مایل باین کار باشی، من نامه ای به مشاور کل حقوقی شرکت مزبور که از دوستان نزدیک منست، می نویسم و ترا بوی معرفی می نمایم». روز بعد مارتین در مقام معاونت مشاور کل حقوقی یکی از بزرگترین شرکت های آمریکا مشغول بکار شد.

از تاریخ استقرار او در بروکلین یکی دو سال پیش نگذشته بود که دادستان ایالتی که از هوشیاری و هنر نماییهای و کیل جوان و تازه وارد داستانها شنیده بود، او را به همکاری دعوت کرد و در مقام معاونت خویش بکار گماشت. در مقام جدید خود مارتین بزودی توانایی و شایستگی روز افزون خویش را بهمگان نشان داد و در جریانات محاکمات بزرگ و مهم جنایی قدرت خاص خدادادی خود را بطرز اعجاب انگیز ظاهر ساخت. رفته رفته حلقه دوستان و آشنایان او وسیع تر و صیت شهرتش افزون تر می شد تا اینکه پاییز سالی که تازه پا به سی سالگی نهاده بود، به مقام شهرداری بروکلین برگزیده شد. هنگامی که دوران خدمتش در مقام شهرداری بسر آمد، مقام مشاور کل حقوقی شرکت راه آهن با حقوق سالانه پنجاه هزار دلار بوی پیشنهاد شد، ولی او از قبول آن معذرت خواست. پرداخت چنین مبلغ گزافی به مشاورین حقوقی هیچیک از شرکتها تا آن تاریخ سابقه نداشت. در خیابان وال استریت دفتری دایر کرد و سیل مشتریان بزودی

بسویس سرازیر گشت . چندی نگذشت که او در بزرگترین وهیجان انگیز-ترین محاکمات روز شرکت جست . دفاع درخشانی که او از « هاری تو » (۱) نمود، چنان ازدحامی در تالار دیوانعالی ایجاد کرد که تا آن تاریخ کسی نظیر آنرا بیاد نداشت .

پس از چندی لیتلتون بعضویت کنگره ایالات متحده آمریکا انتخاب شد . او نیز مانند «رفوس چوت» (۲) همکار نامی دیگرش به ادامه خدمت درسناي آمریکا رغبت چندانی از خود نشان نداد و بمحض اتمام دوره خدمتگزاری از نامزدی مجدد علی‌رغم اصرار دوستان انصراف حاصل کرد .



چند سالی از این واقعه گذشته بود که من برای اولین بار بیدیدار او نایل شدم . در آن روزها او مشغول دفاع از شخصی بود بنام میکایل رفرانو (۳) که در مقام نایب رئیس اداره نظیف خیابانها در سازمان شهرداری انجام وظیفه می کرد . میکایل در درجه اول با اتهام قتل عمدی تحت محاکمه قرار گرفته بود . در فاصله بین توجه اتهام و شروع تحقیقات رفرانو از چنگال عدالت گریخت . پس از دستگیری مجدد در محیط نامساعدی قرار گرفت ، چه فرار وی احساسات نامساعدی در اذهان برانگیخته بود و وجود قراین و امارات مغشوش چگونگی وقوع جنایت را در پرده ای از ابهام پوشانده بود . حل این معما که آیا میکایل رفرانو واقعاً در این جنایت دست داشته است یا نه ، موضوعی بود که لیتلتون می بایستی روشن کند . گذشته از اینکه قضیه مطروح یکی از پرونده های بفرنج و پیچیده و مشکل قضایی بشمار می رفت ، سیاست نیز در آن رسوخ کرده و فشرده حسابهای سیاسی با جنبه های قضایی و حقوقی درهم آمیخته شده بود . دادستان دادگاه از هواداران

1) Harry Thaw .

2) Rufus Choate .

3) Michael Refrano .

حزب مخالف شهردار بود و پیش خود حساب کرده بود که اگر فرصتی بدست آید و یکی از اعضای مؤثر شهرداری و همکار نزدیک شهردار را محکوم نماید، در انتخابات بعدی می تواند مقام شهرداری را احراز و حمایت حزب مخالف شهردار را برای خود تأمین کند. لیتلتون با همان جسارت و چالاکی ای که گلادیاتورهای رم باستان در میدانهای آن شهر با حیوانات درنده ای که منتظر دریدن و در خوردن طومار هستی آنان بودند، دست و پنجه نرم می کردند، یکه و تنها به جنگ تمام زمینه سازیهای آن پرونده رفت. مارتین ضمن دفاع از متهم گفت درست است که متهم حاضر در دادگاه در گذشته از دست تعقیب کنندگان خود فرار کرده است، ولی این فرار بقصد اجتناب از تسلیم خود به قضاوت فرشته عدالت بعمل نیامده است. متهم با فرار خود می خواسته کسب مهلت و فرصت نماید تا از شدت حملات مطبوعات برضد او کاسته و محیط سالمتر، امنتر و بیطرف شود. او در جریان مدافعات خود دست بکاری زد که هر وکیل باتجربه ای بهر قیمت هم که شده باشد، از اقدام بچنین کاری سخت احتراز می جوید. اول لبه نیز حملات خود را علناً متوجه دادستان محکمه کرد. او دادستان را متهم به اخلال و سوء نیت کرد و دلایلی بدادگاه ارائه نمود که حملات وی را توجیه و منشأ اتهامات را روشن می کرد. دفاعی که کرد، نه تنها درخشان و موفقیت آمیز بود، بلکه نمونه ای از شهامت و بیباکی و کیل دعاوی محسوب می شد.

بالاخره نوبت مارتین برای ایراد آخرین نطق دفاعیه خود فرا رسید و در جلوی جایگاه هیئت منصفه قرار گرفت. در درون چشمان او آثاری از تبسم مبهم خوانده می شد، ولی بر لبانش دیگر نقشی از لبخند دیده نمی شد. او مرد شوخ طبع و حاضر جوابی بود، ولی در آن روز بخوبی می دانست که وقت مزاح نیست. مارتین نطق دفاعیه خود را با لحنی ملایم و شمرده شروع کرد. کلماتی که بر لبانش جاری می شد، با دقت هر چه تمامتر از میان انبوه واژه ها گلچین شده بود. او

بخوبی می دانست که استدلال به تنهایی برای حصول قناعت قضایی کافی نیست، از اینرو با منطقی ساده منظور خود را بیان می نمود و جریانی عظیم از احساسات و عواطف قلبی خود را نیز در آن درهم می آمیخت. او احساسات خود و موکل خویش را با چنان استادی و مهارت بیان می کرد که مانند بیماریهای واگیر احساسات و عواطف اعضای هیئت منصفه را نیز بهیجان و غلیان می آورد. او آهسته آهسته جلو می آمد و استدلال شکننده اثر رفته رفته تبدیل به شعله های سوزاننده می گردید تا آنکه بناگاه آتشی تیز و پردامنه زبانه کشید و احساسی عالی همه جا و همه کس را در بر گرفت. او جلوی هر يك از اعضای هیئت منصفه لحظه ای می ایستاد، با مهارتی کم نظیر تارهای احساسات قلبی و نهانی او را بصدا در می آورد و سپس بسوی دیگری می رفت؛ بسان آهنگرانی سوختند و که آهن گداخته و برافروخته را بر سندان می نهند و با پتک بر آن می کوبند و بآن شکلی که می خواهند، می دهند. لیتلتون با کلمات و جملات کوبنده خود احساسات و عواطف اعضای هیئت منصفه را زیر ضربه های سخن و هیجان خویش گرفته بود و آنها را در مسیر و جریانی می کشید که می خواست.

با وجود آنکه دفاع او خیلی طولانی بود، ولی در آن هیچگاه یکنواختی احساس نمی شد. موضوع کلامش يك چیز نبود. لحن و آهنگ و نحوه کلامش پیوسته در تغییر بود. همانگونه که در کنسرت گاهی نوای دلنواز و بلن به تنهایی شنیده می شود، زمانی طنینی به اطراف پراکنده شده آنی دیگر صدای کرناها بر می خیزد، فریاد شیپورها در فضا می پیچید و ضربه های طبل با این آهنگها در می آمیزد، مانند صدای آبخاری عظیم که به گوش شنوندگانی فرو می ریزد، همانگونه نیز نطق لیتلتون بیشی می گرفت و سیلی عظیم از دلایل و امارات و قراین بسوی جایگاه هیئت منصفه سرازیر می کرد. چشمانش برق می زد. آهنگ و صدای او بلند و بلندتر می شد و ارتعاشات طنین آن در همه جا می پیچید، چنانکه

گویی از آسمان رعد و برق بر تالار داد گاه نازل شده است. دوازده مردی که در جایگاه مخصوص داد گاه نشسته بودند، از خود بیخود شده بودند. او چون استادی بی همتا در کوره سخنان خود آتشی گداخته بود و تلاش می کرد که نرده ای آهنین بسازد و آنرا جلوی دهلیزی که به صندلی برقی منتهی می شد، قرار دهد تا نگذارد که موکل او به آستان مرگ قدم گذارد ...

ساعتها پس از اعلام ختم دادرسی گذشت، و اعضای هیئت منصفه از اتاق شور به تالار داد گاه برگشتند. پنج ساعت، ده ساعت، هجده ساعت سپری شد و هنوز از آمدن آنان خبری نبود. دوستان رفرانو سخت نگران شدند و خود متهم نیز هر گونه امید برائت را از کف داد. بالاخره ۲۳ ساعت پس از ختم دادرسی ورود مجدد هیئت منصفه بداد گاه اعلام شد. در سکوت مرگبار صدای قاضی شنیده شد:

« خوب، آقایان! نتیجه مشاوره طولانی شما چه شد؟ آیا متهم را مقصر می دانید یا خیر؟ »

« خیر آقای رئیس. ما متهم را مقصر نمی دانیم. »

با اعلام نظر هیئت منصفه زندگی مردی از نیستی و تباهی نجات یافت و تاج گل افتخار جدیدی بر تارک و کیل بزرگ نهاده شد. در این دادرسی هنری بزرگ و هنرمندی بی نظیر تجلی نمود. دفاع مارتین لیتلتون جلوه ای از هنر و کالت در مدارج عالی خود بود؛ من شاهد هنر نمایی استاد مسلم فن بلاغت و فصاحت کلام گردیده بودم.



هنگامیکه من برای نخستین بار لیتلتون را در حین کارش ملاقات کردم، بین ما آشنایی دورادوری وجود داشت. او مرد بزرگ و سرشناسی بود، در حالی که من جوان کمنام و ناشناخته ای بیش نبودم. بمرور زمان دایره دوستی و آشنایی

ما تنگتر می‌شد. من داستان زندگی، حوادث سالهای مرارت بار کودکی و نوجوانی، ماجراها و مبارزات عنفوان شباب او را از زبان خود او شنیدم.

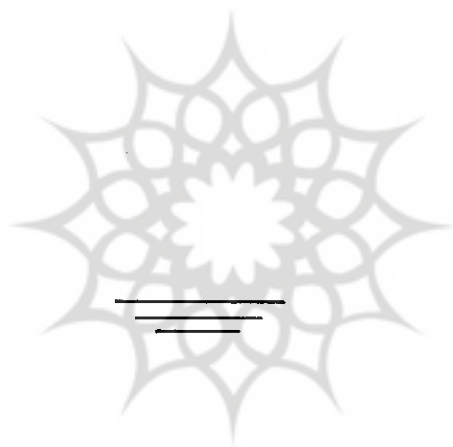
او بخوبی آگاهی داشت که موضوعات حق و قانون خود موجودات قایم بالذات نیستند، بلکه مفاهیمی هستند که توسط خود انسان و بنام او در جوامع بشری ابراز وجود می‌کنند و آنچه که آنان می‌کنند یا نمی‌کنند، اساس بحثها و مجادلاتی است که در دادگاهها با دقت و توجه هر چه بیشتر جریان پیدامی‌نماید. او می‌دانست که اعضای هیئت منصفه و قضات دادگاهها نیز دارای خمیره و سرشت انسانی مانند دیگران می‌باشند، و با وجود داشتن شعور و فهم و استنباط منطقی در رفتار و کردار خود فقط متکی به استدلال خشک و خالی ذهنی نمی‌باشند، از این رو هر وکیل موقع شناس و آشنا به احوال انسانی باید احساسات، عواطف و حتی اعتقادات شخصی آنان را نیز بحساب آورده از آن بهره‌برداری کند؛ درست مانند نوازنده ساز مضراب مدافعات خود را بر روی تمام تارهای انسانی آنها بحرکت درآورد. و کیلی که روی خصوصیات ذاتی و فطری انسانی مطالعه نکرده باشد، اگر تعام قوانین را از بر بداند، باز قادر نخواهد بود چنانکه باید و شاید شاهدهی را سؤال پیچ نماید و یاد اعضای هیئت منصفه ایجاد هیجان کند و یا با فاضی محکمه به مباحثه و مجادله بپردازد.

از طرفی کافی نیست که وکیل دادگستری تنها خصایلی و فضایلی داشته با اصطلاح جوانمرد^(۱) باشد، بلکه بهره‌کافی از علم حقوق نیز لازم است. مارتین لیتلتون در تمام دوران عمرش آنی از فراگیری بیش از پیش علم حقوق غفلت نورزید. او مطالعات خود را از همان روزهایی که در پرتو شعله‌های تنور خواندن کتابهای حقوقی را شروع کرد، پایه‌گذاری نمود. گویی اصول حقوقی جزئی از وجودش شده بود. او بسوابق تاریخی اصول مزبور تسلط کامل داشت. او که مرد کتاخنخوانی بود، نسبت به کتب تاریخی و ادبی عشق و علاقه عجیبی داشت. شاید بیش از هر کس کتاب خوانده بود. او فاضلترین و داناترین مردی بود که من در دوران زندگی

1) Gentleman .

خود دیده بودم. مارتین نیز مانند بیکن کلیه معلومات بشری را میدان مطالعات و تحقیقات خود قرار داده بود. او در ضمن مطالعه عمومی علوم فرصتی نیز بدست می آورد تا گلزار دانش و بینش اختصاصی خود را پرورش دهد. او در دانش اندوزی هیچگونه مرزی نمی شناخت.

در تابستان سال ۱۹۳۴ قلبش در انجام وظایف خود دستخوش اختلال گردید. مادریافتیم که لیتلتون دیگر نمی تواند به اقامت خود بر روی کره خاکی ما برای مدت درازی ادامه دهد. در اواخر پاییز همانسال مرگ او را دربر بود.



شوریه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی